

بخشی از ذهنیت طیف میانه نیاز به بازخوانی مواجهه ایران با آمریکا در بیست سال گذشته دارد.

شش سال قبل بود که یک مقام روسیه با معاون رئیس جمهور وقت آمریکا ملاقات می‌کند. او می‌نویسد من وقتی وارد اتاق شدم، نقشه ایران رویروی این مقام آمریکایی دیده می‌شد. با تعجب از او پرسیدم شما چه کاری به ایران دارید؟ گفت: این، دل‌مشغولی هر روز ماست و تا آن را حل نکنیم از پای نمی‌نشینیم.



جریان انقلاب برای همراهسازی طیف میانه با یک کره ذهنی بزرگ رویرو است. بخشی از طبقه متوسط جامعه، تحت‌تأثیر سال‌ها عملیات روانی و بمباران رسانه‌ای، این‌گونه می‌پندارند که وضعیت جنگی و بحران‌های تحمیل شده، نتیجه مستقیم لجاجت‌های ایدئولوژیک و عدم انعطاف تهران در نظام بین‌الملل است. باز کردن این کره شناختی و اصلاح این ذهنیت، نیازمند یک تبیین مستدل، تاریخی و دور از شعارزدگی است که در آن، کارنامه چهل‌ساله مواجهه ایران و آمریکا برای طیف میانه بدون سانسور و باتکیه‌بر عقلانیت بازخوانی شود. نخستین گام در این بازخوانی، اثبات این واقعیت عینی است که ایران در طول چهار دهه گذشته، آغازگر و مقصر اصلی تداوم این تنش فرسایشی نبوده است.

جریان تبیین‌گر باید با حوصله و استناد به حافظه تاریخی جامعه، نشان دهد که جمهوری اسلامی در مقاطع مختلف، روش‌ها و الگوهای متنوعی از همگرایی، تنش‌زدایی و حتی همکاری مقطعی را آزموده است. از همکاری‌های غیرمستقیم در بحران‌های منطقه‌ای نظیر مسئله افغانستان تا مذاکرات طولانی‌مدت، اعتمادسازی‌ها و در نهایت امضای توافق‌نامه‌های بین‌المللی نظیر برجام که با بالاترین سطح از شفافیت و محدودیت‌پذیری همراه بود، همگی نشان‌دهنده حسن‌نیت و تلاش برای یافتن یک نقطه تعادل بوده است. اما در سوی مقابل، پاسخ سیستم حاکمیتی آمریکا به این انعطاف‌ها، همواره با نقض عهد، قراردادن نام ایران در محور شرارت، خروج یک‌جانبه از معاهدات و تشدید تحریم‌های فلج‌کننده همراه بوده است. این تاریخچه ثابت می‌کند که بن‌بست موجود، نتیجه ذات پیمان‌شکن و سلطه‌جوی طرف مقابل است.

دومین محور کلیدی در اصلاح این ذهنیت، پرده‌برداری از ماهیت واقعی بهانه‌های غرب است. طیف میانه باید با این استدلال منطقی مواجه شود که تمرکز آمریکا بر پرونده هسته‌ای یا توانمندی‌های موشکی، تنها یک سرپوش تاکتیکی است و مسئله اصلی ابتدا این موارد نیست. آن‌ها به دنبال بازپس‌گیری جایگاه هژمونیک و سلطه مطلق پیش از انقلاب بر منابع، جغرافیا و اراده سیاسی ایران هستند و اگر امروز ایران تمام زیرساخت‌های دفاعی و علمی خود را نیز تسلیم کند، ماشین بهانه‌جویی دشمن متوقف نخواهد شد و پرونده‌های دیگری را برای اعمال فشار جایگزین خواهد کرد.

پیام دهم

وقوع جنگ در حین مذاکره، اقبال‌کننده طیف زیادی از جامعه نسبت به حقانیت ایران شده است.



وقوع جنگ دقیقاً در میانه مذاکرات دیپلماتیک، به‌جای آنکه باعث ایجاد یأس یا شکاف در داخل شود، حقایق صحنه را بدون واسطه برای افکار عمومی جامه روشن ساخت. شروع درگیری در شرایطی که هیئت‌های دیپلماتیک همچنان در حال گفتگو بودند، قوی‌ترین سند برای اثبات عدم جنگ‌طلبی جمهوری اسلامی است. طیف میانه که همواره نگران بود مبدا لجاجت یا ماجراجویی در داخل، کشور را به ورطه جنگ بکشاند، با چشم‌ان خود دید که ایران تا آخرین لحظه برای حفظ صلح و امنیت در میز مذاکره حاضر بود. این در حالی اتفاق افتاد که تجربه تلخ جنگ ۱۲ روزه نیز با مذاکرات گره خورده بود و فریب کاری دشمن و استفاده پوششی آن از مذاکرات برای غافلگیری ایران، امری بود که در اظهارات دشمنان نیز به وضوح بیان شده بود، اما ایران برای بار دوم نیز، مسیر دیپلماسی را قطع نکرد و دست به ماشه و مترصد، در این مذاکرات حاضر شد و با شکست آن نیز، با اقتدار کامل برخورد کرد.

در نقطه مقابل، این آغاز جنگ، پرده از چهره واقعی و غیرعقلانی دولت ترامپ برداشت. رئیس‌جمهور ماجراجوی آمریکا که برخلاف هشدارهای کارشناسان نظامی و راهبردی بین‌المللی مبنی بر تبعات فاجعه‌بار درگیری با ایران، دست به این قمار زد، مقصر اصلی این جنگ از طرف افکار عمومی شناخته شد. این تضاد آشکار میان عقلانیت تهران و جنون جنگ‌افروزی واشنگتن، وجدان بیدار جامعه را برای دفاع یکپارچه قانع کرده است.

سال‌ها، بخشی از جامعه گمان می‌کرد که اگر ایران کمی بیشتر انعطاف نشان دهد، سایه بحران برای همیشه دور خواهد شد. اتفاقات اخیر، یک تجربه عملی برای رد این گزاره بود. به گواه کارشناسان مستقل و حتی غربی، ایران در دور اخیر مذاکرات انعطاف‌های معنادار و منطقی از خود نشان داد تا بهانه‌ای برای بن‌بست باقی نگذارد. اما آنچه رخ داد ثابت کرد که مدل مدنظر ترامپ، اساساً مذاکره نبود، بلکه صرفاً به دنبال اجرای یک مراسم تسلیم و دیکته‌کردن شروط یک‌جانبه بود. وقتی این رویه با آغاز جنگ به اوج رسید، جامعه به‌روشنی دریافت که آمریکا اساساً به دنبال توافق نبوده است.

امروز، طیف میانه با پوست‌واستخوان درک کرده است که جنگ فعلی، محصول تندروی ایران نیست، بلکه نتیجه اجتناب‌ناپذیر ایستادگی در برابر یک متجاوز غیرمنطقی و فریبکار است که سال‌ها به در رویای بازپس‌گیری ایران از مردم آن و چپاول منابع آن برای خود است.

بیان دستاوردهای پسا‌جنگ، ذهنیت طیف میانه را بیش از پیش با رویکرد مقاومت همراه می‌کند.



آغاز جنگ نظامی آمریکا و رژیم صهیونی علیه ایران و بمباران‌های گسترده آنها در سطح شهرها، چیزی نیست که به تفکیک گروه‌های اجتماعی انجام شود، لذا آحاد ملت آن را به شکلی یک‌دست تجربه کرده‌اند. آحاد ملت در این جنگ صدمه دیده‌اند و تکت‌تک مردم اضطراب برآمده از آن را تجربه کرده‌اند.

این حس مشترک در آنها، واکنشی مشترک را نیز برمی‌انگیزد و آن مقاومت است؛ لذا در این لحظه، جنسی از مقاومت در جامعه ایرانی شکل می‌گیرد که برآمده از لمس تجربی دشمنی آمریکا و رژیم صهیونی با آحاد همین ملت است. اینجا طیف میانه که همواره در شک‌وتردید نسبت به مواضع دو طرف انقلابی و ضدانقلابی بوده است، می‌تواند دلایل موجه‌تری برای دفاع از جمهوری اسلامی به‌مثابه وطن پیدا کند و دلایل روشن‌تری برای دشمنی با آمریکا و رژیم صهیونی به‌مثابه نیروهای تجاوزگر و استعمارطلب بیابد. ازاین‌جهت، در تداوم مسیر جمهوری اسلامی پس از جنگ و دستاوردهای پسا‌جنگ، رویکرد مقاومت امکان عمومی‌تر شدن پیدا خواهد کرد و طیف میانه در جامعه، فرصت بیشتری را به ساختارهای جمهوری اسلامی خواهند داد تا نواقص خود را جبران کند و مسیر پیشرفت را پیدا کند. همچنین با قدرت‌یابی ایران در منطقه پس از جنگ و ملموس شدن آثار پیشرفت برآمده از مقاومت که اقتضای حتمی پیروزی در نبردی منطقه‌ای است، همراهی عمومی طیف میانه با رویکرد مقاومت دوچندان خواهد شد. اما ضروری است که این ظرفیت برآمده از عقلانیت اجتماعی ملت ایران توسط دولت‌ها و ساختارهای حکمرانی کشور مغتنم شمرده شود و فراتر از تشکرهای لسانی، از ظرفیت آحاد ملت در پویایی‌بخشی به حکمرانی و پیشرفت کشور کمک بگیرند تا کشور شاهد جهشی در مسیر پیشرفت باشد.

پیام دوازدهم

پوچ بودن وعده کمک‌رسانی آمریکا برای آزادی مردم ایران، با کشتار غیرنظامیان به اثبات رسیده است.



در عرصه روابط بین‌الملل، بارها دیده شده است که میان «شعار» و «عمل» فاصله‌ای عمیق وجود دارد. قدرت‌هایی که خود را مدافع آزادی و حقوق ملت‌ها معرفی می‌کنند، در عمل رفتارهای معکوس نشان می‌دهند. تجربه‌های متعدد نشان داده است که حمله به زیرساخت‌های غیرنظامی، هدف قراردادن مردم بی‌دفاع یا اعمال تحریم‌های کورکورانه، کمترین تناسبی با ادعای حمایت از آزادی و انسان‌دوستی ندارد.

ماهیت واقعی آمریکا به عنوان رأس استکبار جهانی که با شعار «آزادی مردم ایران» آغاز به مداخله نظامی و تجاوز به حریم ایران کرد، خیلی زود آشکار شد. حمله نظامی گسترده، کشتار کودکان و غیرنظامیان، آسیب به زندگی روزمره مردم و ایجاد هرج‌ومرج اجتماعی، نشان می‌دهد که پشت این شعارها، اهداف ژئوپلیتیکی و منافع اقتصادی مثل تسلط بر نفت نهفته است، نه دغدغه آزادی انسان‌ها.

امروز دیگر مردم دریافتند که کمک وعده‌داده‌شده، نه برای رهایی بلکه برای تسلط است. وقتی ابزار «آزادی» به اسلحه و تحریم تبدیل شود، دیگر نمی‌توان از نیت خیر سخن گفت. در چنین شرایطی، مشروعیت گفتار فروری‌ریزد و تنها تناقض میان گفتار و رفتار به‌جا می‌ماند. این تجربه به ما یاد داد که در تحلیل رفتار قدرت‌هایی مثل آمریکا، باید از سطح شعار فراتر رفت و به عمل نگاه کرد. در جهانی که منافع بر گفتار غلبه دارد، آزادی واقعی را ملت‌ها با اتکالی به خود و آگاهی جمعی می‌سازند، نه با وعده‌های بیرونی.

نیاید تصور عمومی این باشد که انگیزه ایران برای تداوم جنگ، صرفاً خون خواهی است.



اکنون که دشمن دوباره در میانه مذاکرات به ما حمله کرده و رأس هرم سیاسی و رهبر کشور را همراه با جمعی از مهم‌ترین فرماندهان به شهادت رسانده و این هجوم با همراهی مستقیم و مباشر آمریکا و رژیم صهیونی انجام شده، اجماعی جدی در کشور شکل گرفته است که باید قدرتمندانه با دشمن مقابله کرد و اجازه تسخیر ایران و پیامدهایی مانند تجزیه را نداد. اما با توجه به اینکه در تبیین ضرورت دفاع و ضرورت مواجهه با دشمن علل مختلفی ذکر می‌شود باید مراقب بود که گفتمان غالب صرفاً به سمت‌وسوی خون خواهی نرود.

طبیعی است که بخشی از ادبیات درست پشتیبان این دفاع ما حتماً خون‌خواهی و انتقام‌بابت خون‌های به‌ناحق ریخته نه تنها رهبر و فرماندهان بلکه دختران و کودکان و عموم شهروندان عادی ایرانی است. اما غلبه صرف این ادبیات برخی تبادرهای ناخواسته را در نزد طیفی از مردم کشور ممکن است برجسته کند. طیفی که گاه اعتراضاتی جدی به وضع کشور داشته، هم‌زمان متأثر از فضاسازی پیوسته دشمنان در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های آنان طی این سالیان بوده‌اند. به‌خصوص که این تأثرات به‌صرف مجاز دانستن دفاع از کشور به‌خاطر دیدن واقعیت‌عریان حمله و ددمنشی دشمن در این ایام پاک نخواهد شد و امکان تصویرسازی مجدد متکی بر همین تأثرات دوباره وجود دارد.

ازاین‌رو ازانجاکه در ادبیات انتقام و خون‌خواهی ممکن است نوعی عقده‌گشایی صرف در برخی اذهانی تصویر شود، درنتیجه کل عملیات منطقی و منظم و توأم با طراحی فعال و روزآمد دفاعی ما در نزد ایشان یک عملیات کور -ولو به لحاظ شروع، صحیح و قابل‌دفاع - جلوه کند. شکل‌گرفتن چنین تصویری باعث تردید و سکوت و عدم همراهی فعال صاحبان این ذهنیت‌ها خواهد شد؛ لذا در عملیات تبیینی یا باید علاوه بر ادبیات انتقام، ادبیات دفاع و عقب‌راندن دشمن تا سرحد عدم تکرار چرخه مذاکره-هجوم-بازسازی ذکر شود یا ادبیات انتقام توسعه یافته، حاوی این معانی گردد.

پیام چهاردهم

خسارت‌های مادی جنگ از مسیرهای مختلف به‌ویژه دریافت غرامت جبران خواهد شد.

یکی از نگرانی‌های طیفی که خویش را نه صددرصد مدافع جمهوری اسلامی می‌داند و نه جنگ تحمیلی اخیر از سوی دشمن بر ایران را روا می‌دارد، آن است که علی‌رغم اذعانشان به مشروعیت و ضرورت دفاع از کشور، می‌پرسند با هزینه‌های تخریب و تبعات خرابی‌های مادی چه باید کرد؟ بعد از ویرانی‌ها با کدام هزینه می‌توان دوباره ایران را ساخت؟

در این تلقی، تصور شده است که شرایط پس از جنگ دقیقاً مانند شرایط پیش از جنگ خواهد بود. جنگ حاضر جنگی و جودی است که ایران را مجبور به استفاده از همه ظرفیت‌ها ازجمله ابزارهای ژئوپلیتیکی مانند تسلط بر تنگه هرمز نموده است؛ همان‌طور که دشمن هم با همه دارایی‌های خود به میدان آمده است. در این شرایط پیروز میدان کسی است که بتواند تاب‌آوری بالایی داشته باشد و با توجه به عمق راهبردی ایران، قدرت آفتدی، پشتیبانی مردمی بالا در خیابان‌ها که موجب حیرت دوست و دشمن شده، در دسترس قرارگرفتن و نابودی بسیاری از پایگاه‌های دشمن در منطقه و در مقابل وضعیت استیجاری آمریکایی‌ها در منطقه و عمق اندک راهبردی رژیم صهیونی و ضربه‌پذیری اقتصاد جهانی از تداوم جنگ، بسیاری از ناظران، پیروز نبرد را ایران فرض نموده‌اند. با تحقق این فرض به توفیق روبوی، عملاً آینده ایران پسا‌جنگ بسیار متفاوت از وضع پیش‌جنگ خواهد بود. در وضعیت پسا‌جنگ، این ایران است که سیادت را بر آب‌راهه هرمز تحمیل خواهد کرد و بخش مهمی از معادلات اقتصاد انرژی و چرخه ارز خارجی که با اقتصاد انرژی پیوند دارد، مطابق خواست ایران گردش خواهد کرد. این وضعیت، فشار دلار و تحریم‌ها را تا حد زیادی بی‌اثر خواهد کرد. به‌علاوه این موقعیت برتر و مشروط شدن پایان جنگ از سوی ایران به دریافت غرامت، درعمل منجر به تأمین هزینه‌های خرابی‌ها و خسارات از سوی دشمنان خواهد شد. این‌که تا هم‌اکنون چندین بار آمریکا خواهان توقف آتش شده، نشانی واضح از شروع معادلاتی جدید با اثرات اقتصادی طولانی و عمیق به نفع ایرانیان دارد.

پیام سیزدهم



payamenehzat.ir

@paiamenehzat

فهرست

۴	پیام اول	جامعه ما طیفی است و روایت‌های قطبی از آن سیاسی است.
۵	پیام دوم	طیف انقلابی در کنار حضور میدانی می‌باید همراه‌کردن طیف میانه را در اولویت قرار دهد.
۶	پیام سوم	زیرساخت اعتقادی و هویتی طیف میانه بسیار نزدیک به طیف مذهبی-انقلابی است.
۷	پیام چهارم	ذهنیت طیف میانه در قربانی بودنشان در جنگ به دلیل ناآگاهی از منطق طرفین جنگ است.
۸	پیام پنجم	خروج آمریکا از خلیج فارس مقدمه شکوفایی ایران است.
۹	پیام ششم	امروز می‌توان به جامعه اثبات نمود که ریشه خصومت‌ها علیه ایران تلاش برای تسلط بر نفت است.
۱۰	پیام هفتم	مطالیه اصلی طیف میانه، پایان‌دادن به چرخه بی‌ثباتی در جامعه است.
۱۱	پیام هشتم	ما دنبال ماجراجویی نیستیم!
۱۲	پیام نهم	بخشی از ذهنیت طیف میانه نیاز به بازخوانی مواجهه ایران با آمریکا در بیست سال گذشته دارد.
۱۳	پیام دهم	وقوع جنگ در حین مذاکره، اقبال‌کننده طیف زیادی از جامعه نسبت به حقانیت ایران شده است.
۱۴	پیام یازدهم	بیان دستاوردهای پسا‌جنگ، ذهنیت طیف میانه را با رویکرد مقاومت همراه می‌کند.
۱۵	پیام دوازدهم	پوچ بودن وعده کمک‌رسانی آمریکا برای آزادی، با کشتار غیرنظامیان به اثبات رسیده است.
۱۶	پیام سیزدهم	نیاید تصور عمومی این باشد که انگیزه ایران برای تداوم جنگ، صرفاً خون خواهی است.
۱۷	پیام چهاردهم	خسارت‌های مادی جنگ از مسیرهای مختلف به‌ویژه دریافت غرامت جبران خواهد شد.

۱۴

نبرد سبزنوشت؛

آنسوی خیابان

مجموعه پیام های تبیینی پیرامون جنگ دوم اسرائیل و آمریکا با ایران

۱

نبرد سرتوشت مجموعه پام های بیسی پرامون جنگ اسرائیل و آمریکا تا ایران

جامعه ما طیفی است و روایت‌های قطبی از آن سیاسی است.



دوقطبی سخت و صلیبی قابل‌توضیح است. در وقایع اخیر و جنگ‌های پیش آمده، باز دوباره روایت تازه‌ای در حال شکل‌گیری است که می‌کوشد جایگزین آن دوگانه قدیمی شود. در این چارچوب جدید، جامعه نه به موافقان و مخالفان نظام، بلکه به دو قطب جدید شامل اقلیتی جنگ‌طلب و ایدئولوژیک - چه در میان موافقان و چه در میان مخالفان نظام- و از سوی دیگر اکثریت مردمی که دغدغه اصلی‌شان زندگی،

ثبات و پرهیز از جنگ است می‌شود.

جامعه ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست. نگرش‌های اجتماعی در ایران در امتداد یک پیوستار گسترده توزیع شده‌اند. در میان همان مردمی که معمولاً از آنان به‌عنوان «اکثریت خواهان زندگی» یاد می‌شود، می‌توان طیف‌های مختلفی از دیدگاه‌های مخالف و موافق جنگ را مشاهده کرد. آنچه اغلب در روایت‌های رسانه‌ای به‌عنوان «دو قطب جدید جامعه» ترسیم می‌شود، بیشتر حاصل برجسته‌شدن صداهای تند در فضای عمومی و رسانه‌ای است که اجازه بازتاب توزیع واقعی نگرش‌ها در بطن جامعه را نمی‌دهد. اکثریت خاموش جامعه یک قطب میانه در میان قطب‌های به اصطلاح تندرو نیست، بلکه مجموعه‌ای متنوع از افراد با ترجیحات متفاوت است که ریشه‌های فرهنگی و تاریخی مشترک و درعین حال ویژگی‌های خاص خود را نیز دارند.

پیام دوم

طیف انقلابی در کنار حضور میدانی می‌باید

همراه‌کردن طیف میانه را در اولویت قرار دهد.

این روزها، در میانه رویارویی بی‌سابقه و تاریخی ایران با محور آمریکا و اسرائیل، خیابان‌ها و میداین کشور شاهد حضور پرشور و حماسی مردم انقلابی است. این حضور میدانی، قطعه نقطه قوت و قلب تپنده مقاومت ملی است؛ اما برای پیروزی در یک جنگ ترکیبی و تمام‌عیار، تلاش برای همراه‌سازی بیشتر طیف‌های مختلف مردم لازم است.

واقعیت امروز میدان نبرد نشان می‌دهد که ماشین جنگی و رسانه‌ای دشمن، پیش از آنکه زیرساخت‌های نظامی ما را هدف قرار دهد، انسجام اجتماعی و روان عمومی جامعه را نشانه رفته است. در چنین مختصاتی، جریان انقلاب برای حفظ ایران، مأموریتی در کنار حضور در خیابان دارد و آن تلاش برای اقباع و همراه‌سازی حداکتری اقشار و طیف میانه مردم است.

طیف میانه جامعه که بخش عمده‌ای از طبقه متوسط را تشکیل می‌دهد که با جمهوری اسلامی خصوصت ندارد اما نیاز به روشنگری و آگاهی و شناخت صحیح از صحنه دارد. این طیف با شعارهای صرفاً حماسی و ادبیات درون‌گروهی همراه نمی‌شود. جریان انقلاب باید با ارتباط و زبان گفتگوی مناسب که بر عقلانیت و منافع ملی استوار باشد، با این قشر از مردم صحبت کند. تبیین درست منطق حاکمیت و در مقابل افشای نقشه و نیت‌های خصمانه دشمن با مدرک و اسناد متقن، صحنه را برای هر بیننده منصفی روشن و شفاف خواهد کرد. تجمعات شبانه در خیابان نیز خودش فرصتی استثنایی است. بخشی از این طیف در این تجمعات حضور پیدا می‌کنند و مستمع این برنامه‌ها هستند.

ازسوی دیگر، در شرایطی که کشور درگیر جنگ است، اصرار بر دوقطبی‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی پیشین، یک خطای راهبردی و بازی مستقیم در پازل عملیات روانی دشمن است. پیام جریان میدانی باید این باشد که امروز سپر بلای تمام ایرانیان، با هر ظاهر، سلیقه و عقیده‌ای است. این آغوش باز، بزرگ‌ترین پانتک به جنگ شناختی دشمن محسوب می‌شود که به دنبال یازگیری از این قشر و سپرسازی از آنها برای آشوب‌های تروریستی خود است.

همچنین بستر نقش‌آفرینی و مشارکت این قشر در برنامه‌ها و تجمعات نیز باید به خوبی فراهم شود. جریان انقلاب باید به جامعه نشان دهد که مدل‌های متنوع مقاومت طیف میانه را به رسمیت می‌شناسد و ارج می‌نهد. جریان انقلاب باید این پیام را مخابره کند که نیازی نیست همه شبیه هم فکر کنند یا ظاهر یکسانی داشته باشند، حتی حفظ چرخه زندگی روزمره، خود بالاترین سطح از مقاومت غیرنظامی است.

۳

نبرد سرتوشت مجموعه پام های بیسی پرامون جنگ اسرائیل و آمریکا تا ایران

زی‌ساخت اعتقادی و هویتی طیف میانه بسیار نزدیک به طیف مذهبی–انقلابی است.

در فضای رسانه‌ای امروز، تصویری از جامعه ایران در حال بازتولید است که می‌کوشد مردم را به دو گروه پایبند به دین و آرمان‌های انقلاب اسلامی و در برابر آنان، گروه میانه که گویا از این ارزش‌ها فاصله گرفته است، تصویر و روایت کند. اما این تصویر، با واقعیت فرهنگی و تاریخی ایران سازگار نیست.

ایرانیان، جامعه‌ای با بنیان تمدنی و فرهنگی عمیق هستند. در طول قرن‌ها، دیانت، اخلاق، معنویت و حس عدالت‌خواهی در تاروپود زندگی ایرانیان به صورت‌بخشی از زیست‌جهان فرهنگی آنها تنیده شده است. انقلاب اسلامی نیز در همین بستر فرهنگی ریشه گرفت و در تطابق نداشت و در آن یک ساده‌سازی مفرط برای اثرگذاری بر رفتار جامعه وجود داشت، چرا که جامعه‌ای با پیشینه تاریخی و تمدنی عمیق، تنوع فرهنگی گسترده و لایه‌های متعدد هویتی، به‌سختی در قالب چنین

طیف میانه جامعه ـ اکثریت مردم ایران ـ دقیقاً در همین امتداد تاریخی قرار دارد. آنان ممکن است از نظر سیاسی یا اجتماعی مواضع معتدل‌تری داشته باشند، اما این اعتدال به معنای گسست از دین یا ارزش‌های انقلابی نیست. بلکه این وضعیت برای یک جامعه نشان از نرمال بودن آن دارد. جامعه ایرانی در یک بلوغ فرهنگی با ایجاد تعادل میان آرمان و واقعیت، یک تعادل اجتماعی و تاریخی میان آنها برقرار کرده است. در کنش روزانه مردم، مفاهیمی چون صداقت، عدالت، حرمت انسان، خیر عمومی و مسئولیت جمعی، همچنان ریشه در باورهای دینی و آرمان‌های انقلاب دارد، هرچند در قالب‌های آرام‌تر و زمینی‌تر بیان می‌شود.

تحلیل جامعه ایران با مدل‌های دوقطبی «دینی و غیردینی»، «انقلابی و غیرانقلابی» یا «ایدئولوژیک و سکولار»، نتیجه‌ای نادرست به بار می‌آورد. جامعه ایران یک پیوستار اعتقادی و فرهنگی است که در آن اکثریت معتدل، نه در حاشیه نظام ارزشی انقلاب، بلکه در مرکز آن قرار دارند. آنچه در بعضی روایت‌های رسانه‌ای به‌عنوان فاصله یا شکاف توصیف می‌شود، در واقع تفاوت در شیوه زیست و بیان ایمان است، نه در اصل باور.

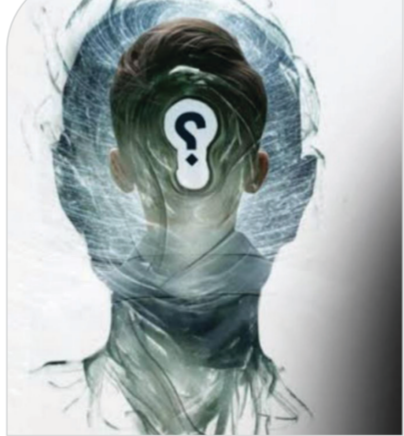
پیوستگی فرهنگی ایران در طول تاریخ، نشان می‌دهد که ریشه باورهای دینی و آرمانی، هنوز در عمق حیات اجتماعی حضور دارد؛ فقط زبان و سبک بیان آن متحول شده است. شناخت این واقعیت طیفی، شرط فهم درست جامعه ایران است؛ جامعه‌ای که اعتدال آن، نه نشانهٔ فاصله از ایمان، بلکه نتیجهٔ تاریخی ایمان پخته و فرهنگ زنده ایرانی است.

پیام چهارم

ذهنیت طیف میانه در قربانی بودنشان در جنگ

ایران و آمریکا به دلیل ناآگاهی از منطق طرفین

جنگ است.



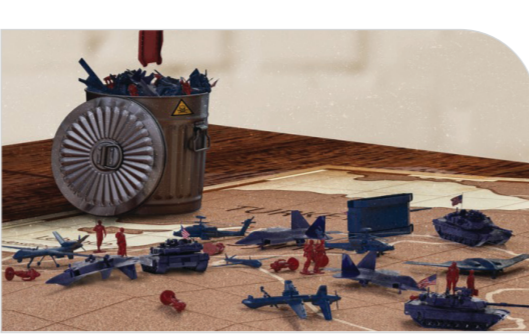
ادبیات قربانی بودن و احساس تظلم از سوی بخشی از آحاد جامعه ایران و اینکه در وسط یک معرکه به شکلی ناخواسته و خارج از اداره‌شان قرار گرفته‌اند، آثاری نامطلوبی دارد. مهم‌ترین اثر آن، احساس انفعال و نوعی ناامیدی و در نهایت، انتظار غیرفعال است؛ به‌عبارت‌دیگر بخشی از جامعه ما را از کنشگری و همدلی تمام‌عیار خارج می‌سازد. اما مهم‌تر از آن، پرداختن به مناشی این ذهنیت این طیف است. مهم‌ترین عامل شکل‌گیری این ذهنیت، فقدان آگاهی تفصیلی این طیف به منطق مواجهه بین ایران و آمریکاست. منطق آمریکا منطق سلطه و سردمداری نظام سلطه و تعریف منافع ملی خویش در واری مرزهایش تا اقصی‌نقاط دنیا و تا عمق کشورهای دیگر است. منطق ایران هم عدم‌پذیرش آن و ضرورت استقلال هر کشور و تصمیم مستقل بر اساس منافع ملی خود است. این دو منطق در عالم واقع به همین دو سطر تمایز و دو گزاره صرف خلاصه نمی‌شود. این دو منطق در میدان واقعیت، خود را می‌گسترانند، به تقابل با هم می‌پردازند، موقعیت‌هایی خلق می‌کنند و ادبیات متناسب با خود را توسعه می‌دهند.

عدم توجه به اصل این دو منطق و تبعات آن دو در میدان واقعیت و مواجهات تاریخی، عامل اصلی شکل‌گیری این ذهنیت است که دو سوی این میدان باعث شده این طیف فکر کنند: «ما طیفی هستیم که در وضعیتی ناخواسته و نامطلوب در میانه قرار گیریم!» پاسخ واضح به این نگاه آن است که وقتی شما با ظلم و سلطه‌خواهی مواجه می‌شوی، چاره‌ای جز دفاع و مقاومت نداری و این دفاع و مقاومت دیگر در میانه نیست؛ بلکه در نقطه مقابل سلطه‌خواهی است. این همان منطقی است که دوگانه آن را امیرمؤمنان ^(علیه السلام) ترسیم کرده است که برای ظلم دشمن و برای مظلوم یاری‌گر باش! حال در خطاب به این ذهنیت باید گفت: آیا شما با تبعیت از حضرت امیر ^(علیه السلام) اساساً می‌توانید در میانه قرار گیرید و آیا واقعاً میانه‌ای وجود دارد؟

۵

نبرد سرتوشت مجموعه پام های بیسی پرامون جنگ اسرائیل و آمریکا تا ایران

خروج آمریکا از خلیج فارس مقدمه شکوفائی ایران است.



چند دهه حضور مستمر و استعماری آمریکا در خلیج فارس از طریق تأسیس انواع پایگاه‌های نظامی و ناوگان پنجم آمریکا در بحرین و اعزام ناوهای هواپیمابر به این منطقه برای انواع جنگ‌های نظامی، همواره اهرمی برای فشار امنیتی و نظامی علیه ملت‌های مسلمان، جریان‌های مقاومت و جمهوری اسلامی ایران بوده است. حضور استعماری آمریکا در خلیج فارس، حتی به اهداف اقتصادی نیز مرتبط است و اهرمی برای کنترل اعمال تحریم‌ها و مدیریت منابع به سود آمریکا است. همچنین حضور آمریکا در خلیج فارس، یکی از دلایلی است که کشورهای حاشیه خلیج فارس به آن اعتماد کرده و امنیت و توسعه خود را به او وابسته می‌دانند و در برابر آن مجبورند مواضعی خصمانه علیه فلسطین، جریان‌های مقاومت و جمهوری اسلامی اتخاذ کنند. به این جهت، خروج آمریکا از خلیج فارس، می‌تواند همه این معادلات را به هم زده و تصویر امنیت‌بخش آمریکا در منطقه را از بین ببرد، تسلط آمریکا بر منابع انرژی را زائل سازد و اقتدار ژئوپلیتیک ایران بر خلیج فارس از جمله تنگه هرمز را به‌نحوی تضمین کندکه منافع جمهوری اسلامی تأمین شود. خروج آمریکا از خلیج فارس، مقدمه‌ای است برای حضور آزادانه ایران در معادلات منطقه که ما را به کشور تعیین‌کننده در امنیت کشورهای خلیج فارس تبدیل می‌کند. همچنین طی این فرایند، ایران به کشوری امن و قابل‌اعتماد برای همکاری‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های حوزه انرژی تبدیل می‌شود. در نتیجه با حذف آمریکا، شاهد تغییر رفتار راهبردی کشورهای حاشیه خلیج فارس خواهیم بود و عمق ژئوپلیتیک ایران دوچندان می‌شود و در مجموع منطقه به یک نظم امنیتی ـ اقتصادی بومی و ضد استعماری دست خواهد یافت.

پیام ششم

امروز بیش از هر زمان دیگری می‌توان به جامعه

اثبات نمود که ریشه خصومت‌ها علیه ایران تلاش

برای تساط بر نفت است.



آمریکا پس از تجاوز آشکار به ونزولتا و اعزام نیروهای دلتافورس خود به آنجا، رئیس‌جمهور قانونی ونزولتا را دزدید و بدون هیچ سانسوری، پوشش رسانه‌ای نیز داد و صریحاً اعلام کرد که منافع آمریکا باید تأمین شود و به جهت همسوسازی دولت ونزولتا با آمریکا، این عملیات ربایش انجام شده است. تجاوز آشکار او با امضای قراردادهای مرتبط با تصاحب حقوق و منافع مرتبط با منابع نفت و انرژی ونزولتا به سرانجامی رسید که آمریکا بدان رضایت داد. این آخرین و نزدیک‌ترین نمونه تجاوز آمریکا به خاک و قانون یک کشور است که نشان می‌دهد هدفش، جز غارت منابع آن کشور نبوده است. تاریخ ایران نیز تجربه‌های گوناگونی در این حوزه دارد که استعمارگران من‌جمله آمریکا چگونه نفت آن را غارت می‌کردند و ملت ایران را تحقیر می‌کردند و حتی امثال مصدق را چگونه زمین‌گیر کردند. به‌هرحال امروز بیش از هر زمان دیگری روشن شده است که یکی از اهداف راهبردی آمریکا در جنگ با ایران، تصاحب منابع انرژی و نفت و گاز آن است و ایالات متحده علی‌رغم حضور گسترده استعمارگرانه خود در خلیج فارس، به ایران نیز چشم طمع داشته و این جنگ را آغاز کرد است و ابایی از اعلام علنی آن نیز ندارد. اما علاوه بر خود منابع انرژی در ایران، این سرزمین دارای موقعیت ژئوپلیتیکی بسیار حائز اهمیت است که طی این جنگ نشان داد می‌تواند در پیوند تنگاتنگی با بازار انرژی در تمام جهان باشد؛ لذا مشخصاً یکی از اهداف تجاوز آمریکا، دستیابی به چنین جغرافیایی است که با تصاحب آن بتواند توازن بازارهای انرژی را در دستان خود نگه دارد و به اهرمی برای اعمال قدرت در انواع حوزه‌های بین‌المللی تبدیل کند؛ لذا این موضوعی مستقل از خود منابع نفت و گاز و غیره در ایران است که اهمیتی راهبردی برای دشمن دارد.

پیام پنجم

خروج آمریکا از خلیج فارس مقدمه شکوفائی

ایران است.

۷

نبرد سرتوشت مجموعه پام های بیسی پرامون جنگ اسرائیل و آمریکا تا ایران

مطالبه اصلی طیف میانه، پایان دادن به چرخه بی‌ثباتی در جامعه است.

در بسیاری از روایت‌های رسانه‌ای درباره جامعه ایران، تصویری شکل گرفته است که گویی افکار عمومی میان دو قطب متقابل تقسیم شده است؛ گروهی که بر ادامه تقابل با آمریکا تأکید دارند و گروهی که خواهان پایان فوری این تقابل‌اند. اما این تصویر دوقطبی، مانند بسیاری از بازنمایی‌های رسانه‌ای، با واقعیت پیچیده جامعه ایران هم‌خوانی کامل ندارد. در میان این دو روایت پرسد، واقعیت مهم‌تری وجود دارد که کمتر دیده می‌شود: مطالبه طیف میانه جامعه برای پایان‌دادن به چرخه فرساینده جنگ‌وصلح و رسیدن به یک وضعیت پایدار و قابل‌اتکا است.

طیف میانه جامعه ایران ـ که بخش بزرگی از افکار عمومی را در بر می‌گیرد ـ مسئله را صرفاً در قالب «جنگ یا صلح» نمی‌بیند. دغدغه اصلی این طیف، بیش از آنکه به یک تصمیم لحظه‌ای درباره تقابل یا مصالحه مربوط باشد، به تداوم وضعیت بی‌ثباتی بازمی‌گردد؛ وضعیتی که در آن جامعه در چرخه‌ای از تنش، آرامش موقت و بازگشت دوباره به بحران قرار می‌گیرد. آنچه برای این بخش از جامعه فرساینده است، نه‌فقط احتمال جنگ، بلکه بلاتکلیفی ممتدی است که اقتصاد، سیاست و زندگی روزمره مردم را در حالت انتظار نگه می‌دارد.

در واقع، مسئله برای طیف میانه «پایان‌دادن به یک پرونده تاریخی» است؛ یعنی رسیدن به نقطه‌ای که در آن رابطه ایران و آمریکا از حالت منازعه دائمی خارج شود و تکلیف آن برای دوره‌ای قابل‌پیش‌بینی مشخص شود. این نگاه ریشه در تجربه تاریخی زیست جامعه ما دارد که در دهه‌های گذشته بارها میان تنش و آرامش نسبی در نوسان بوده و هزینه‌های اقتصادی و روانی این نوسان را در زندگی روزمره خود احساس کرده است.

براین‌اساس مطالبه اصلی طیف میانه را نمی‌توان به‌سادگی در قالب «طرف‌داری از جنگ» یا «طرف‌داری از سازش» توضیح داد. آنچه این طیف جست‌وجو می‌کند، پایان‌دادن به چرخه‌ای است که در آن بحران حل نمی‌شود، بلکه صرفاً به تعویق می‌افتد و در مقاطع مختلف دوباره سر بر می‌آورد. جامعه‌ای که به ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و امکان برنامه‌ریزی برای آینده نیاز دارد، طبیعی است که بیش از هر چیز از استمرار چنین چرخه‌ای نگران باشد.

در پس هیاهوی روایت‌های دوقطبی، بخش بزرگی از جامعه نه در پی تشدید تقابل است و نه صرفاً به دنبال توافق مقطعی؛ بلکه خواهان خروج از وضعیت بلاتکلیف و دستیابی به ترتیبی پایدار است، چه با جنگ این امر محقق شود و چه با توافق و یا ترکیبی از آنها.

پیام هشتم

مادنبال ماجراجویی نیستیم!

پیشینه ایران حتی پس از انقلاب

اسلامی نشان می‌دهد که ایران هیچ‌گاه آغازگر ماجراجویی نبوده است. ما بعد از انقلاب هنوز به ساخت کشور نپرداخته بودیم که

درگیر جدایی‌طلبی به تحریک مأموران سیا و ساوکتا شدیم. سفارتشان را به کانون کودتا تبدیل کردند. برای حل‌وفصل مسئله گروگان‌ها با آن‌ها در الجزایر توافق کردیم؛ اما هیچ‌یک از تعهدات خود را عمل نکردند. بعد با چراع‌سبز آمریکا جنگی هشت‌ساله

را بر ما تحمیل کردند. آواکس‌های آمریکایی قبل از بسیاری عملیات‌های ما اطلاعات تحرک ما را در اختیار صدام قرار دادند و گاه منجر به شهادت جمع کثیری از غیور مردان مدافع کشور شدند. تجهیز مکرر صدام با انواع سلاح‌ها برای تمام‌نشدن سریع جنگ با ایران هم وجود داشت. جنگ نفت‌کش‌ها را به راه انداختند تا نتوانیم هیچ نفتی صادر کنیم. پرواز مسافربری ما را با ۲۹۰ سرنشین هدف قرار دادند و بعد به فرمانده ناو شلیک‌کننده مدال دادند. علاوه بر تحریم‌هایی که تقریباً از ۱۳۵۸ بر ما تحمیل کردند (ممنوعیت خرید نفت و واردات از ایران)، قانون داماتو (۱۳۷۵)، تحریم‌های ثانویه (دوران اوباما)، کاتسا و … را یکی پس از دیگر علیه ما تصویب و اجرا نمودند.

وقتی وارد مذاکرات جدی برجامی شدیم و توافق انجام شد، خود اوباما تحریم‌های جدیدی علیه ما تصویب کرد و بعد ترامپ از برجام خارج شد و به اروپایی‌ها هم اجازه نداد که کوچک‌ترین تعامل مالی و بانکی با ما داشته باشند. در میانه مذاکرات دوباره هسته‌ای، دو بار به ما حمله شده است. در هر دو بار همه چیز بین رژیم صهیونی و آمریکا هماهنگ شده است. آنچه که به خوبی نشان‌دهنده ماجراجو نبودن ایران در این پیشینه است توییتی است که اخیراً ایران را دولتی بسیار اخلاق‌مدار خوانده است؛ دولتی که می‌توانست بسیار پیش‌تر از این از ابزار انسداد تنگه هرمز برای فشار بر غرب استفاده کند و هیچ‌گاه چنین نکرده بود!

۸

نبرد سرتوشت مجموعه پام های بیسی پرامون جنگ اسرائیل و آمریکا تا ایران